

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء

سال دهم، شماره ۲، ۱۳۹۲، پیاپی ۲۰

طنز در قرآن کریم

سهراب مروتی^۱ قدرت ذوالفقاری فر^۲

تاریخ دریافت: ۹۰/۸/۲۸

تاریخ تصویب: ۹۱/۲/۲

چکیده

طنز، یکی از گونه‌های پویای هنری است که کاربرد آن، در اصلاح نابسامانی‌های جامعه‌های بشری، قابل توجه است. از آنجا که فلسفه نزول کلام وحی، هدایت و اصلاح است، قرآن، این هنر بی‌رقیب ربانی که هنر فصاحت و بلاغت کلام از ینبوع زلالش آب می‌خورد، گاهی از این شیوه مؤثر برای انذار بهره گرفته است تا شاید آنان که زبان جد، بیدارشان نمی‌کند، بیان طنز، هشیارشان کند. در این مقاله، در پی آن بوده‌ایم که ضمن بیان تعریفی دقیق و جامع از طنز، شاخص‌های طنز مطلوب را از نظر قرآن کریم تبیین کنیم و با بیان دیدگاه مفسران درباره ویژگی‌های طنز در قرآن کریم، کاربرد آن را در آیه‌های قرآنی استخراج کنیم و در نهایت، جلوه‌های رایج در طنز را که در چهار قالب طنز از طریق تهکم، تمثیل، تشبیه به

۱. دانشیار دانشگاه ایلام sohrab_morovati@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ایلام zofa57@yahoo.com

حیوانات و کنایه تعریضیه دسته‌بندی شده‌اند، با استنادهای دقیق تفسیری در فرایندهای متنوع قرآنی تحلیل کنیم. در پایان، به این نتیجه رسیده‌ایم که هدف نهایی از طنزهای قرآنی، اصلاح فرد و جامعه، و عبرت گرفتن آن‌ها از مضمونی است که طنز از آن نشأت گرفته است.

واژه‌های کلیدی: طنز، تهکم، طنز مطلوب، جلوه‌های طنزآفرینی.

۱. مقدمه

بی‌شک، طنز، یکی از قالب‌های زیبا، ممتاز و دل‌پذیر هنری برای پیام‌رسانی و اثرگذاری بر فرد و اجتماع است؛ تا بدانجا که امروزه، دامنه‌ای گسترده یافته است. در طنز، زشتی‌ها، ناآگاهی‌ها و کژی‌های موجود در جامعه انسانی نقد می‌شود تا ضمن دادن آگاهی لازم به افراد، آن‌ها به سمت رفع آن عیب‌ها سوق داده شوند و به چاره‌جویی برای رفع عیب‌ها و ناراستی‌ها تشویق شوند.

طنزنویس به ظاهر می‌خنداند؛ اما در باطن، انسان را به تفکر وامی‌دارد. او بدی‌ها را به شکلی اغراق‌آمیز، بزرگ جلوه می‌دهد تا کم‌اهمیتی آن‌ها از بین برود و مرکز توجه و اصلاح قرار گیرند؛ زیرا تا انسان به زشتی اعمال خود پی نبرد، اصلاح نمی‌شود (داد ۱۳۷۵ش: ۲۸).

پس «هدف طنز، عبارت است از: آگاهی‌بخشی، تعالی‌نگری، درمان‌جویی و غبارستانی و در نتیجه، اصلاح امور جامعه» (مروتی، ۱۳۷۷ش: ۱۸۱).

واژه «طنز» و مشتق‌های آن در قرآن کریم، به صورت مستقیم به کار نرفته است؛ اما با توجه به مفهوم آیه‌های قرآن کریم می‌توان دریافت که به‌اجمال، استفاده از طنز برای دستیابی به هدف‌هایی که از منظر قرآن، مطلوب است، نه تنها ایرادی ندارد؛ بلکه در بسیاری از موارد، ضروری است؛ زیرا طنز، هنر است و هنر عبارت است از زیبایی حاصل از فکر و ذوق بشری. در قرآن کریم، توجه به هنر و زیبایی، و آفرینش آن، نه تنها جایز است؛ بلکه با توجه به نیاز روحی بشر به زیبایی‌های محسوس، امری محبوب و مطلوب به‌شمار می‌رود؛ تا آنجا که خداوند متعال که آفریننده زیبایی‌هاست، محروم کردن مردم از زیبایی‌ها را نکوهش کرده و فرموده است: «قُلْ مَنْ

حَرَمٌ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ» (قرآن، اعراف: ۳۲)؛ یعنی: بگو: کیست آنکه زینت‌های خداوندی را که برای بندگانش برآورده، تحریم نموده است؟

در پژوهش حاضر، در پی آن بوده‌ایم که به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم:

- طنز در نگاه درون‌دینی و با تکیه بر آیه‌های قرآن کریم به چه معناست و در کدام موارد به کار رفته است؟

- طنز مطلوب در قرآن کریم، چه ویژگی‌هایی دارد و در نهایت، گستره کاربرد طنز در قرآن کریم چگونه است؟

۲. پیشینه تحقیق

پژوهش درباره طنز در قرآن کریم، به شکل روشمند، علمی و مستقل، سابقه‌ای چندان طولانی ندارد و در سال‌های اخیر، آثاری مرتبط با این موضوع نوشته شده است: جلال رفیع در پیش‌گفتار کتاب *طنزنویسان ایران از مشروطه تا امروز*، بخش نخست (نجف‌زاده بارفروش، ۱۳۷۶ش: ۱ تا ۲۶) در مقاله «طنز در اسلام»، به طور کلی، به تنگناهای حوزه طنزپردازی پرداخته و از تفسیرهای جدی آیه‌های قرآن، بدین صورت انتقاد کرده است که بر اثر بی‌دقتی در ترجمه و تفسیر، برخی از آن‌ها به شکل طنز درآمده‌اند؛ همچنین مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما در سال ۱۳۸۱، درباره طنز در شریعت و اخلاق تحقیق کرده است. پژوهش انجام‌شده در این سازمان، شامل مقدمه‌ای بر طنز از دیدگاه عقل و نقل است؛ همچنین در آن، به اختصار، به معنا و مفهوم طنز پرداخته شده و در پایان کتاب، نظرهای برخی پژوهشگران قرآنی درباره طنز ذکر شده است. بعضی نویسندگان دیگر نیز به موضوع طنز در قرآن کریم پرداخته‌اند؛ مثلاً علی نجفی صحنه‌ای در مقاله‌ای با عنوان «طنز مقدس» (نجفی صحنه‌ای، ۱۳۸۷ش: ۱۷۵ تا ۲۱۴)، ضمن برشمردن برخی اسلوب‌های بیانی متنوع قرآنی، درباره وجود داشتن اسلوب طنز در قرآن سخن گفته است. محمدجواد حیدری نیز در مقاله «طنز در قرآن کریم» (حیدری، ۱۳۷۹ش: ۸۷ تا ۹۷)، ضمن بیان مقدمه‌ای مختصر، با استناد به این مسئله که طنز، نوعی استعاره و کنایه است و در قرآن کریم، استعاره و کنایه‌های زیادی وجود دارد، از وجود طنز در قرآن سخن گفته و ضمن برشمردن انواع طنز (تفسیری و تمثیلی) به صورت مختصر،

آیه‌هایی از قرآن کریم را به‌عنوان شاهد مثال ذکر کرده است؛ البته از میان این آیه‌ها، چند مورد با تعریف‌های بیان‌شده از طنز، چندان سازگار نیستند.

بی‌تردید، تمام پژوهش‌های یادشده، شایسته تقدیرند؛ اما درعین حال، نیاز به انجام‌شدن پژوهشی نو و جامع دربارهٔ ویژگی‌های طنز مطلوب و نیز جلوه‌های طنز در قرآن کریم، همراه با بیان استنادهای تفسیری احساس می‌شود؛ یدین ترتیب، در این مقاله کوشیده‌ایم تا این نیاز پژوهشی را برآورده کنیم.

۳. واژه‌شناسی

«طنز»، واژه‌ای عربی است که در گذشته، معمولاً معنای لغوی آن، یعنی مسخره کردن و طعنه زدن (ابن منظور، ۱۴۱۴: «طنز»)، مدّ نظر شاعران و نویسندگان بوده است؛ ولی معنای امروزی این واژه، یعنی انتقاد غیرمستقیم اجتماعی با چاشنی خنده که بُعد تعلیمی و اصلاح طلبانه آن، مراد است، از واژه اروپایی (Satire) گرفته شده که در واقع، اعتراضی است به مشکلات، نابسامانی‌ها و بی‌رسمی‌های موجود در جامعه (ناصری، ۱۳۸۵ ش: ۸۱)؛ پس مفهوم امروزی طنز، چیزی فراتر از ریش‌خند و استهزا است.

البته «استهزا به معنای چشاندن طعم تلخ تمسخر و استهزا در لفافه و زورقی هنرمندانه به مسخره‌گران و انسان‌های عنود، بارها در قرآن کریم آمده است»^۱ (نجفی صحنه‌ای، ۱۳۸۷ ش: ۱۸۲) و معنای حدیث شریف امام رضا (ع) که فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَا يَسْخُرُ وَ لَا يَسْتَهْزِئُ وَ لَا يَمْكُرُ وَ لَا يَخَادِعُ وَ لَكِنَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - يُجَازِيهِمْ جَزَاءَ السُّخْرِيَّةِ وَ جَزَاءَ الْإِسْتَهْزَاءِ وَ جَزَاءَ الْمَكْرِ وَ الْخَدِيعَةِ» (ابن بابویه، ۱۳۹۸ ق: ۱۶۳) چیزی جز این نیست؛ یعنی «چشاندن طعم تلخ و کشنده تمسخر به مسخره‌گران و

۱. واژه «استهزاء» از ریشه «ه- ز- ه» در لغت، به معنای طلب تحقیر است با هر وسیله‌ای که صورت گیرد (مصطفوی، ۱۳۶۸ ش: «استهزاء») و در اصطلاح، عبارت است از مسخره کردن افراد با گفتار یا کردار؛ مانند اشاره با چشم یا دیگر اعضای بدن. این عمل بیشتر به قصد تحقیر و توهین دیگران صورت می‌گیرد و گاهی نیز با هدف‌هایی دیگر مانند تضعیف روحیه دیگران انجام می‌شود. این مفهوم در قرآن کریم، با استفاده از واژه «هزء» و مشتق‌های آن، ۳۴ بار و واژه «سُخِر» و مشتق‌های آن، شانزده بار به کار رفته است. بیشتر لغویان این دو واژه را به یک معنا دانسته‌اند (مصطفوی، ۱۳۶۸ ش: ۱۱/۲۵۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ ق: ۱/۱۸۳).

مستهزنان». کسی که ذائقه خفته مسخره گران را با نیش داروی حکمت بیدار کند، حکیم است؛ نه مسخره گر؛ پس نمی توان گفت طنز همواره مساوی با استهزا است؛ بلکه در طنز، گاه از عنصر استهزا - که به آن، تهگم نیز می گویند - و گاه از عنصر تعریض، گوشه زنی و ... - چنان که در ادامه خواهد آمد - استفاده می شود (نجفی صحنه ای، ۱۳۸۷ش: ۱۸۲ تا ۱۸۶).

بیان تعریفی دقیق، جامع و مانع از طنز، چندان آسان نیست؛ زیرا ادیبان، صاحب نظران و طنز شناسان با دیدگاه ها و برداشت های مختلف، تعریف هایی نسبتاً متفاوت را از این واژه به دست داده اند؛ مثلاً حلبی نوشته است: «در اصطلاح ادیبان، اظهار یک معنی برخلاف آن معنی که ظاهراً و لفظاً بیان شده است» (حلبی، ۱۳۷۷ش: ۱۴۴). ظاهراً تعریف او برگرفته از تعریف آبرونی^۱ در منابع غربی است (چناری، ۱۳۸۴ش: ۴۰)؛ حال آنکه جوادی واژه های آبرونی و تهگم را معادل کنایه طنز آمیز دانسته است (جوادی، ۱۳۸۴ش: ۹ تا ۳۸) که خود، یکی از اسلوب های بیانی طنز است.

تنکابنی، طنز پرداز معاصر، طنز را عبارت از «انتقاد اجتماعی در جامه رمز و کنایه، با رعایت و حفظ جنبه های هنری و زیباشناسی» (شوقی، ۱۳۷۱ش: ۱۱۳) دانسته است. همان طور که می بینیم، در این تعریف، درباره خنده آمیز بودن طنز که یکی از ویژگی های اصلی آن است، سخنی گفته نشده است.

صلاحی طنز را صورت تکامل یافته هجو دانسته و نوشته است: «طنز یعنی به تمسخر گرفتن عیب ها و نقص ها به منظور تحقیر و تنبیه، از روی غرض اجتماعی، و آن، صورت تکامل یافته هجو است؛ به عبارت دیگر، طنز، هجوی است از روی غرض اجتماعی» (صلاحی، ۱۳۸۱ش: ۵).

شفیعی کدکنی تعریفی کوتاه از طنز بدین شرح به دست داده است: «طنز عبارت است از تصویر هنری اجتماع نقیضین» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴ش: ۳۹)؛ البته این تعریف، جامع نیست؛ زیرا اولاً هرگونه اجتماع نقیضین، با توجه به معنا و مفهوم طنز، دارای طنز نیست و میان طنز و اجتماع نقیضین، رابطه عموم و خصوص من وجه، حاکم است؛ دوم آنکه هرگونه اجتماع نقیضینی در بردارنده انتقاد اجتماعی نیست و چه بسا قصد اصلاح و بهبودی، در آن دیده نشود (خرم شاهی، ۱۳۸۲ش: ۲۱۷).

خرم‌شاهی نیز در تعریف طنز نوشته است:

طنز، کلامی است که به دلایل مختلف، از جمله نفی عادات و آداب خشک و خشن و سنگین و فشارآور یا تجاهل‌العارف و خود را به کوچه علی‌چپ زدن یا مغالطه یا حسن تعلیل یا آوردن عذر بدتر از گناه پدید می‌آید (خرم‌شاهی، ۱۳۸۲ش: ۱۹۵).

بهزادی اندوهجردی در تعریف طنز نوشته است:

طنز در اصطلاح ادب، شیوه خاص بیان مفاهیم تند اجتماعی و انتقادی و سیاسی، و طرز افشای حقایق تلخ و تنفرآمیز ناشی از فساد و بی‌رسمی‌های فرد یا جامعه را که دم‌زدن از آن‌ها به صورت عادی یا به‌طور جدی، ممنوع و متعذر باشد، در پوششی از استهزا و نیش‌خند، به‌منظور نفی و برافکندن ریشه‌های فساد و موارد بی‌رسمی، طنز نامیده می‌شود (بهزادی اندوهجردی، ۱۳۷۸ش: ۶).

برخی نیز طنز را نوعی کاریکاتور کلامی دانسته‌اند؛

همان‌گونه که کاریکاتور نیست از طریق اغراق در درشت‌نمایی یا کوچک‌نمایی اعضای چهره یا تن شخصی، در نهایت، نامتناسب بودن اجزای تصویر را مهم‌ترین شیوه خود قرار می‌دهند، در طنز نیز نشان‌دادن ناسازگاری عناصر مختلف، اساس استهزا و انتقاد و ایجاد خنده است (چناری، ۱۳۸۴ش: ۴۱).

شوقی در مقاله‌ای ضمن برشمردن ویژگی‌های طنز، تعریفی جامع از آن به‌دست داده و در ضمن آن، طنز را از هجو و هزل متمایز کرده است:

طنز از نظر محتوا، نه قالب، یکی از انواع ادبی است که نویسنده و شاعر در آن، علل و مظاهر واپس‌ماندگی، و معایب و مفاسد و ناروایی‌های دردناک جامعه را به‌قصد اصلاح، با چاشنی خنده، به‌طور برجسته و اغراق‌آمیز و توأم با اشارتی به وضع مأمول زندگی بیان می‌کند (شوقی، ۱۳۸۴ش: ۲۸۷).

در تعریف‌های غربیان از طنز نیز آمده است: «طنز، عالی‌ترین شیوهٔ بیانی و اخلاقی هنر است که آماج‌های اساسی آن، شرارت و حماقت بوده و برای ساختن طنز، باید ظرافت و انتقاد را با هم آمیخت» (گریفین^۱، ۱۹۹۴م: ۱).

پیر اندلو با استفاده از زبانی استعاری، در رسالهٔ *طنزگرایی* نوشته است: «طنز مثل ستون هرمس دوچهره ای است که یک ستون آن به اشک‌های چهرهٔ دیگرش مخدند» (اصلائی، ۱۳۸۵ش: ۱۴۰).

ملویل کلارک موضوع طنز را بی‌نهایت دانسته و گفته است:

جهان طنز، روی یک بیضی به‌دور دو کانون، یعنی افشای بلاهت و تنبیه رذالت، درنوسان است؛ مقولات شوخی و جدی، مبتدل و آموزنده را دربر می‌گیرد، دامنه‌اش از نهایت شقاوت و خشونت تا غایت شکوه و ظرافت است (پلارد، ۱۳۸۳ش: ۵).

دربارهٔ تفاوت طنز با مفاهیم مشابه آن، سارتر گفته است:

طنز با نیش‌خندی کنایی و استهزاآمیز که آمیخته با ابهامی از جنبه‌های مضحک و غیرعادی است، پای را از جادهٔ شرم و تملک نفس، بیرون نمی‌نهد و همین نکته، مرز امتیاز طنز از هزل و هجو است و از همین روست که در شعر و ادب کلاسیک، طنز با هزل و هجو، سَر‌مویی فاصله ندارد (صدر، ۱۳۸۱ش: ۶ و ۷).

در تعریف‌های بیان‌شده برای طنز، سه نکتهٔ اصلی، قابل دریافت است که ستون اصلی بنای طنز و به عبارتی، سه ضلع سازندهٔ مثلث طنز به‌شمار می‌رود: اعتراض و انتقاد؛ خنده و شوخ‌طبعی؛ امید به اصلاح معایب؛ بدین ترتیب، طنز به‌مثابهٔ کودکی است که از بطن مادری به‌نام «اعتراض» زاده می‌شود، در دامان دایه‌ای به‌نام «شوخی» پرورده می‌شود و در مکتب معلمی به‌نام «امید»، به کمال می‌رسد.

۴. ویژگی‌های طنز مطلوب و آرمانی

طنز مطلوب و آرمانی، دارای ویژگی‌هایی است که از جمله آن‌ها می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:

الف) پرمحتوا و هدف‌دار است: از نظر اسلام، طنزی مطلوب و آرمانی محسوب می‌شود که پرمحتوا و دارای هدفی خاص باشد؛ زیرا انسان مؤمن، به تعبیر قرآن کریم، از هر نوع گفتار یا رفتار بیهوده، روی گردان است: «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (قرآن، مؤمنون: ۳)؛ یعنی: و آنان که از [هر گفتار و کردار] بیهوده و بی‌فایده، روی گردان‌اند. حضرت علی (ع)، اسوه بیان هنری در اسلام فرموده است: «وقروا أنفسكم عن الفكاهات و مضاحك الحكایات و محال الترهات» (آمدی، ۱۳۶۶ش: ۲۲۳)؛ یعنی: نفوس خویش را از مزاح و حکایت‌های باطل و خنده‌دار نگه دارید و وقار آن را حفظ کنید. «لغو» تنها شامل سخنان و افعال بیهوده نمی‌شود؛ بلکه افکار بیهوده و بی‌پایه‌ای که انسان را از یاد خدا غافل و از تفکر در آنچه مفید و سازنده است، به خود مشغول می‌دارد، همه در مفهوم لغو، جمع شده است. در واقع، مؤمنان چنان پرورش یافته‌اند که نه تنها به اندیشه‌های باطل، سخنان بی‌اساس و کارهای بیهوده روی نمی‌آورند؛ بلکه به تعبیر قرآن، از آن «معرض» و روی گردان‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۱۴/۱۹۶).

ب) طنز مطلوب بر مبنای صدق و حقیقت است؛ نه هزل و بیهوده‌گویی: خداوند متعال فرمان داده است: درباره مؤمنان، سخن راست و درست بگویید؛ نه کذب و هزل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (قرآن، احزاب: ۷۰)؛ یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید. پیامبر اکرم (ص) نیز فرموده است: «إِنِّي لَأَمْرُحٌ وَ لَأَقُولُ إِلَّا حَقًّا» (طبرسی، ۱۴۱۲ق: ۲۲)؛ یعنی: من مزاح و شوخی می‌کنم؛ ولی در آن، جز سخن حق چیزی نمی‌گویم. از نظر علامه طباطبایی،

قول سدید، عبارت است از کلامی که هم مطابق با واقع باشد و هم لغو نباشد و یا اگر فایده دارد، فایده‌اش چون سخن چینی و امثال آن، غیر مشروع نباشد؛ پس بر مؤمن، لازم است که به راستی آنچه می‌گوید، مطمئن باشد و نیز گفتار خود را بیازماید که لغو و یا مایه افساد نباشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۶/۳۴۷).

ج) طنز مطلوب در پی تحقیر و تمسخر دیگران نیست: در طنز نباید بویی از تحقیر، تهمت، آبروریزی و مسخره کردن زن یا مردی مسلمان به مشام آید. خداوند متعال فرموده است: «لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ...» (قرآن، حجرات: ۱۱)؛ یعنی: نباید قومی قوم دیگر را

ریش خند کند. شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند. اسلام می‌خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل، حکم فرما شود؛ نه تنها مردم در عمل و با دست، به یکدیگر هجوم نبرند؛ بلکه از نظر زبان مردم و از آن بالاتر، از نظر اندیشه آنان هم در امان باشند؛ زیرا اسلام می‌خواهد در جامعه اسلامی، امنیت کامل، حکم فرما باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۲۲/۱۸۶).

د) نباید گمان را دست‌مایه طنز قرار داد: نگاه مظنونانه و بدبینانه به فرد و اجتماع، غیرانسانی و غیراسلامی است و در قرآن، مؤمنان از این عمل غیراخلاقی، به شدت نهی شده‌اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» (قرآن، حجرات: ۱۲)؛ یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید؛ چراکه بعضی از گمان‌ها گناه است. پیامبر بزرگوار اسلام نیز درباره این مسئله فرموده است: «ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا يَسْتَحْسِنُ، وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ... فَمَخْرَجُهُ مِنْ سَوْءِ الظَّنِّ أَنْ لَا يُحَقِّقَهُ»؛ یعنی: سه چیز است که وجود آن در مؤمن، پسندیده نیست و راه فرار دارد؛ از جمله سوءظن است که راه فرارش این است که به آن، جامعه عمل نپوشاند (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۷۲/۲۰۱). در آیه موردبحث، نهی از پذیرفتن ظن بد، موردنظر است و در واقع، منظور، آن است که اگر درباره کسی ظن بدی به دلت وارد شد، آن را نپذیر و به آن ترتیب اثر مده (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۸/۳۲۳).

ه) در طنز مطلوب، از غیبت درباره دیگران و تجسس از اسرار درونی‌شان پرهیز می‌شود: اسلام می‌خواهد مردم در زندگی خصوصی خود، از هر نظر، در امنیت باشند: «وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا» (قرآن، حجرات: ۱۲)؛ یعنی: و در کارهای پنهانی یکدیگر جستجو ننمایید و از یکدیگر غیبت مکنید. رسول گرامی اسلام نیز فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَمَالَهُ وَ عِرْضَهُ» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۲۲/۱۸۶ به نقل از محجه البیضاء)؛ یعنی: خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده است. غیبت در واقع، ابطال هویت و شخصیت اجتماعی افرادی است که خودشان از ماجرا اطلاعی ندارند و نمی‌دانند پشت سرشان چه چیزهایی می‌گویند و اگر خبر داشته باشند، نمی‌گذارند پرده‌ای را که خدا روی عیب‌هایشان انداخته است، دیگران پاره کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۸/۳۲۴). «بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری درباره دیگران برخیزد، حیثیت و آبروی مردم بر باد می‌رود و جهنمی به وجود می‌آید که همه افراد اجتماع

در آن، مُعَذَّب خواهند بود» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۲۲/ ۱۸۴)؛ بنابراین، ریختن آبروی مسلمان، همچون ریختن خون وی حرام است.

و) در طنز مطلوب، از بیان سخنان زشت و القاب ناروا پرهیز می‌شود؛ چنان‌که در قرآن کریم آمده است: «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ» (قرآن، حجرات: ۱۱)؛ یعنی: و از یکدیگر عیب‌گیری و به همدیگر لقب‌های زشت مدهید. در آیه‌هایی دیگر نیز انسان‌ها از عیب‌جویی و طعنه‌زدن به یکدیگر به شدت نهی شده‌اند: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (قرآن، همزه: ۱)؛ یعنی: وای بر هر عیب‌جوی طعنه‌زن! پیامبر اسلام (ص) فرموده است: «لیس المؤمن بالطعان و لا بالعنان و لا بالسباب و لا البذیء» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ ق: ۱۰/ ۱۴)؛ یعنی: مؤمن، طعنه‌زن، دشنام‌گو و بدزبان نیست.

برخی گفته‌اند کلمه «هُمَزَه» به معنای کسی است که بدون جهت، بسیار به دیگران طعنه می‌زند و عیب‌جویی و خرده‌گیری‌هایی می‌کند که در واقع، عیب نیست. اصل ماده «همز» به معنای شکستن است. کلمه «لمز» نیز به معنای عیب است؛ پس «همزه» و «لمزه» هر دو به یک معناست؛ ولی بعضی دیگر گفته‌اند: بین آن دو، تفاوت وجود دارد؛ بدین شرح که «همزه» به کسی گویند که پشت سر مردم عیب می‌گوید و خرده می‌گیرد؛ اما «لمزه» کسی را گویند که پیش روی شخصی، از او خرده می‌گیرد. بعضی دیگر نیز گفته‌اند: «همزه» کسی را گویند که هم‌نشین خود را با سخنان زشت آزار دهد و «لمزه» آن کسی است که با چشم و سر، علیه هم‌نشین خود اشاره کند و به اصطلاح فارسی، ادای او را درآورد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۲۰/ ۳۵۹).

ز) به کارگیری الفاظ نیکو: از دیگر ویژگی‌های طنز مطلوب، استفاده از الفاظ نیکوست و از به کار بردن سخنان زشت و الفاظ رکیک در آن خودداری می‌شود؛ زیرا سفارش خالق علیم، این است که با همه مردم (النَّاس) باید خوب سخن گفت: «... و قولوا للنَّاسِ حَسَنًا...» (قرآن، بقره: ۸۳). امام باقر (ع) درباره این مسئله فرموده است: «قولوا للنَّاسِ احسن ما تحبَّون ان یقال لکم فإِنَّ الله یبغض اللعان السباب الطعان علی المؤمنین الفاحش المتفحش» (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۱/ ۲۹۸)؛ یعنی: بگویند به مردم، بهترین چیزی را که دوست دارید، به شما گفته شود؛ زیرا که خداوند مبعوض می‌دارد کسی را که ناسزا می‌گوید و نفرین می‌کند و بر مردم مسلمان طعن می‌زند و از ناسزاگفتن و ناسزاشنیدن

باکی ندارد. در این آیه، واژه «حُسناً» به صورت مطلق آمده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱/ ۲۱۹) و ظاهراً شامل گفتار، رفتار، حالت صورت، چشم‌ها، و ظاهر و باطن کلام می‌شود.

ح) طنز آرمانی، نشاط‌آفرین و روح‌نواز است: حتی مسائل بسیار خشن و به ظاهر حل‌نشدنی سیاسی و اجتماعی را نیز می‌توان در لفافه‌ای از شوخ‌طبعی، به روح حساس و ظریف کار آدمی عرضه کرد و نتیجه موردنظر را به دست آورد.

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» (قرآن، حج: ۲۴)؛ یعنی: و به گفتار پاک هدایت می‌شوند و به سوی راه [خدای] ستوده هدایت می‌گردند. امام علی (ع) فرموده است: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق: ۱۹ / ۱۶)؛ یعنی: همانا این قلب‌ها همانند بدن‌ها، ملالت و خستگی یابند؛ پس [برای درمان ملالت و خستگی آن،] نکات لطیف حکمت‌آمیز را طلب کنید.

«قول طیب، کلامی است که در آن، خبائث نباشد و کلام خبیث، به معنای کلامی است که یکی از اقسام باطل در آن باشد» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۴ / ۳۶۱). «ایجاد تصور درباره یک زندگی عالی و زیبا از راه تصویر جهات پست و ناشایست زندگی و بیدار کردن شوق کمال مطلوب در خواننده، از وظایف طنز رئالیستی است» (آرین‌پور، ۱۳۷۵ش: ۳۷).

ط) طنز مطلوب با انتقاد از بیدادگری‌ها در پی اصلاح امور جامعه است: بدگویی و برزبان آوردن سخنان بد و آزاردهنده، ناپسند است و خداوند متعال، این کار را دوست ندارد؛ ولی در یک مورد، به انسان اجازه داده است بدگویی کند و آن، هنگامی است که انسان موردظلم واقع شده باشد: «لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا» (قرآن، نساء: ۱۴۸)؛ یعنی: خداوند، بانگ‌برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد؛ مگر [از] کسی که بر او ستم رفته باشد، و خدا شنوای داناست. در روایتی، امام جعفر صادق از قول پدرش (علیهما السلام) فرموده است: «ثَلَاثَةٌ لَيْسَ لَهُمْ حُرْمَةٌ: صَاحِبُ هَوَى مُبْتَدِعٌ وَ الْإِمَامُ الْجَائِرُ وَ الْفَاسِقُ الْمُعْلَنُ بِالْفِسْقِ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق: ۱۲ / ۲۸۹)؛ یعنی: سه گروه‌اند که حرمتی برایشان نمانده است: هواپرست بدعت‌گذار، حاکم ستمگر و آنکه آشکارا به گناه و فسق و فجور می‌پردازد.

افراد مظلوم «برای دفاع از خویشتن در برابر ظلم ظالم، حق دارند شکایت کنند، از ستمگری‌ها، آشکارا انتقاد و غیبت کنند و تا حق خود را نگیرند و ستم را دفع نکنند، از پای ننشینند. در واقع، ذکر این استثنا بدان سبب است که حکم اخلاقی بالا، یعنی «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ»، مورد سوءاستفاده ستمگران واقع نشود یا بهانه‌ای برای تن دادن به ستم نباشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۴/ ۱۸۵ تا ۱۸۶). در چنین مواردی، طنز، از نوع مطلوب و بلکه بهترین سلاح برای دادخواهی و برترین ابزار جهت اعتراض و انتقاد است؛ زیرا طنز با برجسته کردن بدی‌ها و مفساد، انسان‌ها را از بی‌خبری برحذر می‌دارد و به مسیر حقیقی زندگی راهنمایی می‌کند و باعث می‌شود آدمیان از گرایش به زشتی‌ها و پلیدی‌ها دست بردارند.

بدین ترتیب، طنز مطلوب، معجونی است آمیخته از نیش و نوش، و تراوش یافته از روحی بلند که غایت متعالی آن، رشد، بالندگی، هدایت و تعالی است. «طنزی است که در آن، لطف و حکمت به هم درآمیزد و معجونی موردپسند برای روح پاک و تعالی طلب انسان پدید آورد؛ به عبارت دیگر، طنز اسلامی در عین اینکه لطیفانه می‌خنداند، حکیمانه می‌آموزاند» (حیدری، ۱۳۷۷ش: ۱۳۵).

۵. طنز قرآنی از نگاه قرآن پژوهان

بسیاری از قرآن‌پژوهان پذیرفته‌اند که در قرآن کریم، از طنز استفاده شده است. آیت‌الله مکارم شیرازی درباره این مسئله گفته است: «در قرآن، طنز هست؛ چون قرآن، کلامی است در اوج فصاحت و بلاغت»؛ سپس به عنوان نمونه، آیه ۴۹ از سوره دخان را ذکر کرده و توضیح داده است: «خداوند در روز قیامت، وقتی برخی از سران کفر را در آتش جهنم می‌اندازد، می‌فرماید: "ذُقْ أَنْكَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمِ"... این، عملاً طنز است. ماهیت طنز غیر از این نیست» (مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۱ش: ۱۰۱).

از نظر آیت‌الله معرفت،

طنز، یک نوع کنایه به‌شمار می‌رود و ماهیتاً همان کنایه است؛ یعنی مطلبی را در لفافه و کنایه‌وار، و با تشبیه ارائه می‌دهد. اساساً هر بیانی به صورت استعاره و کنایه، شاید مؤثرتر باشد تا اینکه کسی صریحاً مطلبی را مطرح بکند؛ لذا طنز اگر با هدف مشروعی باشد و با یکی از

عناوین محرّمه ملحق نشود، ذاتاً مباح و قطعاً مشروع است (مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۱ش: ۱۲۷).

وی درباره وجود طنز در قرآن گفته است:

در قرآن، آیات فراوانی در این باره (طنز) وجود دارد؛ مثلاً درباره رباخواری می‌گوید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» (قرآن، بقره: ۲۷۵) [یعنی: کسانی که ربا می‌خورند، [از گور] برنمی‌خیزند؛ مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته‌سَرَش کرده است. که این، نوعی طنز و استعاره است (مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۱ش: ۱۳۳).

۶. گستره طنز در قرآن

طنز در جلوه‌هایی مختلف، قابل طرح است و نمی‌توان آن را به شیوه‌ای واحد محدود کرد. حلبی در کتاب *مقدمه‌ای بر طنز و شوخ‌طبعی در ایران*، شماری از این شیوه‌ها را بیان کرده است: «تحقیر، تشبیه به حیوانات، قلب اشیا و الفاظ، تهکم، ...» (حلبی، ۱۳۶۴ش: ۶۲ تا ۹۶). جلوه‌ها و شیوه‌های طنزآمیز موجود در آیه‌های قرآن کریم بدین شرح‌اند:

۱-۶. تهکم، ذمّ شبیه به مدح:

«تهکم» در لغت، به معنای مسخره کردن، دست‌انداختن، شکسته و ویران شدن، و فروریختن چاه است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: «تهکم»). درباره معنای اصطلاحی و ادبی این واژه، مؤلف کتاب *دره نجفی از انوارالربیع* نقل کرده است: «تهکم که آن را نراه (نراهت) نیز گفته‌اند، آن است که متکلم خطاب کند مخاطب را به لفظ اجلال در موضع تحقیر و بشارت در موقع تحذیر و وعد در مکان وعید...» (نجف‌قلی میرزا، ۱۳۵۵ش: ۱۹۲). جوادی واژه‌های آبرونی و تهکم را معادل «کنایه طنزآمیز» دانسته است (جوادی، ۱۳۸۴ش: ۹ تا ۳۸).

پیشینیان مایه اصلی طنز را در طعن و تهگم دانسته‌اند؛ یعنی طنزپرداز در عین حال که با لحنی خاص، کسی یا چیزی را می‌ستاید، او را به صورت پوشیده، تحقیر و لعن می‌کند و به گونه‌ای درباره او به «دمّ شبیهه به مدح» می‌پردازد؛ مانند این بیت حافظ:

ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق؟ گفتم: ای خواجه عاقل! هنری بهتر از این؟

در این بیت، نوعی استعاره ناسازگار درونی متن به کار رفته که از نوعی «تهگم» حاصل شده است. واژه «عاقل» برخلاف مفهوم رایجش، به معنای «نادان» به کار رفته است (موحد، ۱۳۸۲ش: ۱۵۹). از این شیوه، با عنوان «ستایش اغراق آمیز» نیز یاد شده است (حلبی، ۱۳۷۷ش: ۸۰). در بسیاری از آیه‌های قرآن کریم، کاربرد این جلوه طنز آمیز دیده می‌شود:

الف) بشارت در مقام انداز: بشارت برای خبر مسرت بخش به کار می‌رود و استعمال آن در معنای مخالفش، استعاره است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: «ب ش ر»). در چندین آیه از سوره‌های مختلف قرآن کریم، لفظ «بَشْرٌ» مستعار از «أَنْذِرُ» به کار رفته است و این موضوع از باب تهگم به معاندان، منکران، و منافقان و مخالفان دین مبین اسلام است؛ مثلاً در سوره انشقاق، درباره کافران تکذیبگر آمده است: «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابِ أَلِيمٍ» (قرآن، انشقاق: ۲۴)؛ یعنی: پس آن‌ها را به عذابی بس دردناک بشارت ده. «در این جمله (و در موارد بسیار دیگر)، خدای - تعالی - تهدید به عذاب را تعبیر فرموده به مژده به عذاب، و این از باب تهگم و استهزا است، و چون در ابتدای جمله، حرف "فاء" آمده، می‌فهماند این تهدید، نتیجه تکذیب است» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۲۰/۲۴۶).

از جمله آیه‌های دیگری که مصداق بشارت در مقام انداز است، می‌توان موارد زیر را نام برد: آیه ۲۱ سوره آل عمران، آیه ۱۳۸ سوره نساء، آیه هفتم از سوره لقمان، آیه هشتم از سوره جاثیه، آیه سوم و نیز ۳۴ از سوره توبه، و... .

ب) چگونگی پذیرایی اصحاب شمال در روز جزا: در آیه‌های ۵۱ تا ۵۵ سوره واقعه آمده است که اصحاب شمال، همان گمراهان تکذیب کننده، پس از خوردن از درخت زقوم، از آبی جوشان خواهند نوشید؛ مانند نوشیدن شتر هیماء (شتری که به مرض هیم، مرضی شبیه استسقا در آدمی مبتلا گشته) و یا ریگزار که هرگز از نوشیدن سیراب نمی‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹/۱۲۶).

«هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ» (قرآن، واقعه: ۵۶)؛ یعنی: این است پذیرایی آنان در روز جزا. «نُزُلٌ» چیزی است که برای پذیرایی از مهمان فراهم می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: «نُزُلٌ») «نامیدن "زقوم" و "حمیم" به عنوان "نُزُلٌ"، گواه تهکمی شدید و استهزائی گزنده است که شایسته تکذیبگران آیات الهی است؛ زیرا "نُزُلٌ" جهت اکرام است؛ حال آنکه این عذاب است و اهانت و سرزنش» (صابونی، ۲۰۰۷م: ۲۳۵)؛ پس «در اینکه عذاب آماده شده آنان را پذیرایی خوانده، نوعی تهکم و طعنه زدن است» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹/۱۲۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۵/۱۲۶؛ حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳ش: ۴۶۹/۱۲).

ج) گناه‌پیشگان، از عزت و کرامت بی‌بهره‌اند:

ابوجهل لعین به حضرت محمد (ص) گفت: «ما بین جلیها اعز و اکرم منی فَمَا تَسْطِيعُ أَنْتَ وَ لَا رَبُّكَ أَنْ تَفْعَلَا بِي شَيْئاً» [یعنی: (نیست میان این دو کوه که محیط‌اند به مکه، کسی که ارجمندتر و بزرگوارتر از من باشد؛ پس تو و خدای تو توانایی ندارید که ضرری به من رسانید. چون روز قیامت رسد، حضرت عزت برسبیل استهزا و تهکم، به او گوید که ای عزیز و کریم! بچش این عذاب جحیم و عقاب الیم را (طبرسی، ۱۳۷۷ق: ۴/۸۹).

«ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ»؛ یعنی: بچش که تو همان ارجمند بزرگواری! (قرآن، دخان: ۴۹).

این جمله، خطابي است به گناه‌پیشه‌ای که در حال چشیدن عذاب‌های پی‌درپی است و اگر او را «عزیز» و «کریم» خواند، باینکه در نهایت ذلت و پستی و ملامت است، درحقیقت، نوعی استهزا به او است تا عذابش شدیدتر گردد؛ چون این‌گونه افراد در دنیا برای خود، عزت و کرامتی قائل هستند و به هیچ وجه حاضر نیستند از آن عزت و کرامت موهوم دست بردارند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۸/۱۴۸).

چون ابوجهل همیشه می‌گفت: «انا العزیز الکریم»، در جهنم به همین قول، او را می‌خوانند و سرزنش کنند. بعضی هم گفته‌اند این جمله دارای معنای نقیض است و مثل آن است که به او گفته باشند: ای ذلیل و پست! بچش!؛ ولی برای استخفاف، به این طریق گفته شده است (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۹/۱۰۳).

د) تعبیر از جهنم به «مهاد»: در لسان‌العرب، درباره معنای «مهاد» آمده است: فراش و بستر. به بستر، «مهاد» گفته می‌شود؛ به خاطر نرمی و راحتی آن (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: ۳/۴۱۰). در چند آیه از

قرآن کریم، از جایگاه جهنمیان با لفظ «مهاده» یاد شده است. این گونه کاربرد، نوعی طنز و تهکم درباره آنان است تا شدت و عمق عذابشان را بنمایاند: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمُهَادُ» (قرآن، بقره: ۲۰۶)؛ یعنی: و چون به او گفته شود: «از خدا پروا کن»، نخوت، وی را به گناه کشاند؛ پس جهنم برای او بس است و چه بد بستری است! واژه «مهاده» به معنای فراش (بستر) است و گفته شده است یعنی آنچه برای استراحت فراهم می‌شود. تعبیر از آن برای تهکم است و در آیه، سرزنش وجود دارد (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۱ / ۴۹۱). علت اینکه در قرآن، «جهنم»، «مهاده» نامیده شده، این است که به جای «مهاده» که آمادگاه و قرارگاه راحت است، به او «جهنم» داده می‌شود؛ مانند آیه «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» که در آن، تعبیر «بشارت» به کار رفته و باید به نعمت بشارت داد؛ ولی چون گناه کار است به جای نعمت، به عذاب بشارت داده می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۲ / ۵۳۵).

همان‌طور که گفتیم، در آیه‌هایی دیگر نیز از «جهنم»، به «مهاده» تعبیر شده است؛ از جمله در: آیه ۴۱ از سوره اعراف، آیه دوازدهم از سوره آل عمران، و...
 ه) قوم شعیب و سرزنش کردن پیامبر خویش:

قوم شعیب وی را استهزا کردند؛ بدین گونه که نمازش را کوچک شمردند؛ چون نماز شعیب در نظر آن‌ها، کار عجیب و غریب و شبیه به افعال دیوانگان بود؛ چون آن‌ها مثل آن را از امثال خودشان ندیده بودند و نیز عبادت بت‌هایشان را بزرگ می‌شمردند؛ زیرا که پرستش بت‌ها کار پدرانشان بود از همین رو، آن را درست دانسته و به آن می‌پرداختند و بدان عادت کرده بودند (گنابادی، ۱۴۰۸ق: ۲ / ۳۳۶).

«قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ» (قرآن، هود: ۸۷)؛ یعنی: گفتند: «ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند، رها کنیم یا در اموال خود، به میل خود تصرف نکنیم؟ راستی که تو بردبار فرزانه‌ای.

در این آیه، قوم شعیب از جمله آخر، خلاف معنایش را اراده کردند (تهکم) و آن بزرگوار را به گمراهی و سفاهت نسبت دادند. (طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۲ / ۱۶۲).

«إِنَّكَ لَأَنْتَ أَلْحَلِيمُ الرَّشِيدُ»؛ یعنی: تو مرد بردبار و رشیدی هستی. این جمله از قبیل استعمال ضد در ضد است که از باب استهزا گفته‌اند (گنابادی، ۱۴۰۸ق: ۲/ ۳۳۶). به این کلام، ضد آن اراده شده است؛ یعنی: تو سفیه و غاوی هستی (حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳ش: ۶/ ۱۲۲).

۲-۶. تشبیه به حیوانات

یکی از شیوه‌های دیگر طنز آفرینی، تشبیه به حیوانات است. در این شیوه، طنزپرداز برای نمایاندن حقیقت نفس آدمی یا جامعه انسانی، از دنیای حیوانات، و صفت‌ها و حرکات آن‌ها مدد می‌گیرد و با لحن انتقادی و طنزآمیز، فضایل انسانی و کمالات روحانی را به سبب اعمال و رفتار آدمی، از او گرفته است؛ در مقابل، به سبب صفت‌های نفسانی و حیوانی برجسته‌ای که در شخص یا اشخاص دیده می‌شود، آن‌ها را به حیوانی که در آن صفت، سرآمد است، تشبیه می‌کند؛ مثلاً تن‌پروری و تنبلی را به خوک، مگاری و پنهان کاری را به روباه، حماقت را به خر و درندگی را به گرگ تشبیه کرده است (حیدری، ۱۳۷۷ش: ۱۳۰؛ ناصری، ۱۳۸۵ش: ۹۱). چنین شیوه‌ای از گذشته، در آثار نویسندگان و شاعران به کار رفته است و این مسئله، دو علت عمده دارد: نخست، اینکه:

با گفتار صریح یا بدگویی، ریش‌خند مستقیم بزرگان و فرمان‌روایان و قربانیان خود را کاری ناممکن می‌دیدند. دوم، اینکه آنان با تشبیه کردن قربانیان خود به حیوانات - که جز خوردن و زیستن و خوابیدن و بچه‌آوری، کاری نمی‌توانند بکنند - آن‌ها را از آسمان رفعت و شأن خیالی خودشان فرومی‌کشیدند (حلبی، ۱۳۷۷: ۶۳).

این شیوه طنزپردازی در برخی آیه‌های قرآن کریم دیده می‌شود. در اینجا، به اختصار، چند مورد از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

الف) عالمان بی‌عمل و تمثیل سوء آن‌ها:

یهودستانی که خدا تورات را بر پیامبر آنان، موسی (ع)، نازل کرد و او معارف و شرایع آن را تعلیمشان داد؛ ولی رهایش کردند، و به دستورات آن عمل نمودند، خدای - تعالی - برایشان مثلی زد و آن‌ها را به حماری تشبیه کرد که کتاب‌هایی بر آن بار شده و خود آن حیوان، هیچ آگاهی‌ای از معارف و حقایق آن کتاب‌ها ندارد و در نتیجه، از حمل آن کتاب‌ها چیزی به جز خستگی، برایش نمی‌ماند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹/ ۲۶۶).

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يُحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (قرآن، جمعه: ۵)؛ یعنی: مثل کسانی که تورات به آن‌ها داده شده و بدان عمل نمی‌کنند، مثل آن خر است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند. بد مثلی است مثل مردمی که آیات خدا را دروغ می‌شمرده‌اند، و خدا ستم کاران را هدایت نمی‌کند.

حماری را تصور کنید که بر پشت آن، گنجینه‌ای از کتاب‌های مفید علمی قرار داده باشند. این حمار از آن کتاب‌ها چه فایده‌ای می‌برد؟ آیا نابغه یا فیلسوف می‌شود؟ معلوم است که همچنان در جنس خود باقی می‌ماند. حال، از این گنجینه‌های علمی چه بهره‌ای می‌برد جز رنج و زحمت سنگینی آن بار؟ تشبیه به الاغ، برای تحقیر و اهانت هر چه بیشتر صورت گرفته است؛ زیرا الاغ به کودن بودن، مشهور است (صابونی، ۲۰۰۷: ۳۵۰).

ب) تشبیه روی گرداندن کافران از تذکره قرآنی به رمیدن حمارهای وحشی از صدای شیر: در قرآن کریم، درباره کسانی که وقتی به ایشان تذکر داده می‌شود، به جای گوش دادن، اعراض می‌کنند، چنین تمثیلی به کار رفته است. در این گونه آیه‌ها، با استفاده از زبان طنزآمیز، از کافران انتقاد شده است (شالچیان ناظر و مولایی، ۱۳۷۷ش: ۱۶۵).

«فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ، كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ، فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ؛ یعنی: چه شده است که از این پند اعراض می‌کنند؛ مانند گورخران رمیده، که از شیر می‌گریزند؟ (قرآن، مدثر: ۴۹ تا ۵۱). در این آیه، حال کافران، هنگام اعراض از تذکره، به «حُمُرٌ» (جمع «حمار») تشبیه شده است؛ البته منظور، گورخر است و «استنفار» نیز به معنای نفرت است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۲۰/۹۹). این صحنه، بسیار خنده‌آور است؛ زیرا خر وحشی هنگامی که غرّش شیر را بشنود، با شگفتی تمام فرار می‌کند؛ بدون اینکه هدفی مشخص داشته باشد. تشبیه این افراد به خران وحشی، گواهی بر حماقت آنان است؛ با این تفاوت که وقتی خر فرار کند، سرزندی بر آن مترتب نیست؛ اما انسان هنگامی که از اندرز بگریزد، صحنه‌ای بسیار عجیب پدید می‌آید که موجب خنده می‌شود (صابونی، ۲۰۰۷: ۳۷۹).

ج) دانشمندان سوء و زشت‌ترین تمثیل:

زشت‌ترین و شنیع‌ترین تصویری را که بتوان مجسم کرد، خداوند در مورد دانشمندانی به کار برده که از علم خویش بهره‌ای نمی‌برند؛ بلکه این علم موجب شقاوت آن‌هاست. آن‌ها به

سگی تشبیه شده‌اند که لَه‌لَه می‌زند... و این، منفورترین تمثیل در پستی و حقارت است و خداوند، آن را تنها برای کسانی آورده است که دین خود را در برابر متاع ناچیز دنیا می‌فروشند (صابونی، ۲۰۰۷م: ۱۰۴).

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ» (قرآن، اعراف: ۱۷۶)؛ یعنی: مَثَل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی، زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی، باز هم زبان از دهان بیرون آرد.

منظور از این شخص، مردی به نام بلعم باعورا بوده است که در عصر موسی (ع) زندگی می‌کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی‌اسرائیل محسوب می‌شد و حتی موسی (ع) از وجود او به‌عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می‌کرد و کارش در این راه، آن‌قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا، به اجابت می‌رسید؛ ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعد و وعیدهای او، از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد؛ تا آنجا که در صف مخالفان موسی (ع) قرار گرفت... این همان حالت دنیاپرستان و هواپرستان دون‌همت است که هر قدر بیندوزند، باز هم احساس سیری نمی‌کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۱۵/۷ و ۱۶).

۳-۶. استفاده از تمثیل

در این شیوه، واقعیتی جدی به یک واقعه تشبیه می‌شود. طنزپرداز برای بیان مقصود خود و تشدید تأثیر در مخاطب، با استفاده از قیاس، تمثیل و تشبیهی مناسب و بجا، ضمن آنکه باعث انبساط روح مخاطب می‌شود، او را به واقعیتی عمیق توجه می‌دهد (حکیمی، ۱۳۷۵ش: ۳۰). طنزپرداز با این عمل، غفلت‌زدایی می‌کند و واقعیتی را که دیگران به دلیل غفلت یا عادت، بدان توجه نمی‌کنند، بزرگ و برجسته می‌کند تا حجاب را از پیش چشم مخاطب کنار زند.

زرین کوب درباره تمثیل نوشته است:

تمثیل، تصویری حسی است که باید امری را که غیرحسی است، برای مخاطب، به امر حسی نزدیک و قابل ادراک نماید... این تصویر حسی کمک می‌کند تا شنونده آنچه را که تمثیل، نمایش آن به حساب می‌آید، در مخیله خویش ترسیم کند، و تمثیل برای عوام خلق، از انواع حجت است (زرین کوب، ۱۳۶۹ش: ۲۵۲).

علی اکبر دهخدا این واقعیت تلخ جامعه ایرانی را که در آن، پس از هر واقعه‌ای، مردم ضعیف، مجرم شناخته می‌شوند و عاملان اصلی واقعه، جان سالم به‌در می‌برند، این‌گونه با تمثیلی زیبا و مناسب بزرگ نمایانده است:

سرداری مریض شد. حکیم‌باشی دستور داد که او را تنقیه کنند. سردار برآشفته که مرا؟ حکیم‌باشی [از روی ترس] گفت: خیر قربان! بنده را. حکیم‌باشی را خفته کردند و کاری که باید با سردار انجام می‌شد، با او انجام شد. از آن پس، هروقت سردار مریض می‌شد، حکیم‌باشی را دراز می‌کردند و با او همان معامله می‌رفت (حیدری، ۱۳۷۷ش: ۱۲۹).

استفاده از شیوه تمثیل در طنزهای قرآنی هم دیده می‌شود:

الف) تشبیه ورود کافران به بهشت، به داخل شدن شتر در سوراخ سوزن:

این، تمثیلی است در نهایت زیبایی، در به تصویر کشیدن محال بودن ورود کفار به بهشت؛ مگر هنگامی که ممکن گردد شتر با آن هیکل عظیمش، از سوراخ سوزن بگذرد و عرب وقتی بخواهد عدم امکان را تأکید کند، آن را به چیز ناممکنی تشبیه می‌کند (صابونی، ۲۰۰۷م: ۹۶).

«إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ» (قرآن، اعراف: ۴۰)؛ یعنی: درهای آسمان به روی کسانی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند و از آن‌ها سر برتافته‌اند، گشوده نخواهد شد و به بهشت در نخواهند آمد تا آن گاه که شتر از سوراخ سوزن بگذرد. و مجرمان را این چنین کیفر می‌دهیم.

در این آیه، کلمه «سَمِّ» به معنای سوراخ و جمع آن، «سموم» است و کلمه «خیاط» مانند «مخیط» به معنای سوزن است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۸ / ۱۱۴). بسیار خنده‌آور است که شتری بخواهد از سوراخ سوزنی بگذرد. این تعبیر، کنایه‌ای لطیف از محال بودن این مسئله است. در واقع، برای اینکه نبود امکان دخول این افراد در بهشت، به صورت مسئله‌ای حسی درآید، این مثال انتخاب شده است تا همان‌طور که هیچ کس تردید ندارد که ممکن نیست شتر با آن جثه بزرگش، از سوراخ باریک سوزن عبور کند، همین‌طور مسلم بدانند راهی برای ورود افراد بی‌ایمان متکبر در بهشت، مطلقاً موجود نیست (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۱۶ / ۱۷۱؛ شالچیان ناظر و مولایی، ۱۳۷۷ش: ۱۶۵).

درواقع، در این آیه، حقیقتی تلخ، یعنی واردنشدن کافران و مشرکان به بهشت، در قالبی شیرین بدین صورت بیان شده است: «حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» (حیدری، ۱۳۷۹ش: ۹۴). هرگاه حکم را به چیزی مقید کنند که هیچ گونه امیدی به حصول آن نباشد، تأکید آن، بیشتر و یأس آورتر است (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۴/۶۴۶).

ب) دشمنان خود را حلق آویز کنند تا راحت شوند: در آیه ذیل، خداوند متعال با استفاده از تمثیلی زیبا، دشمنان پیامبر را از هدف هایشان ناامید کرده است: «مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ» (قرآن، حج: ۱۵)؛ یعنی: کسی که می‌پندارد که خدا در دنیا و آخرت یاری‌اش نخواهد کرد، خویشتن را با ریسمانی از سقف بیاویزد تا خود را خفه کند و بنگردد که آیا این حيله، خشمش را از میان خواهد برد.

در این آیه، منظور از «سبب»، طناب است. کلمه «قطع» به معنای بریدن و از جمله معانی آن، اختناق است. گویا از این باب، اختناق را قطع می‌گویند که مستلزم قطع نفس است. مفسران گفته‌اند ضمیر موجود در «لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ»، به رسول خدا برمی‌گردد؛ چون مشرکان مکه می‌پنداشتند دینی که وی آورده، دروغی و نوظهور است که اساسی محکم ندارد؛ به همین جهت، دعوتش منتشر نمی‌شود، و نزد خدا هم منزلتی ندارد تا او پشتیبانش باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۴/۳۵۲). خداوند متعال این مطلب را به شیوه استهزا بیان کرده است؛ زیرا این شخص با این کارش نتوانسته به هدف خود برسد؛ بلکه حيله‌اش دامن گیر خودش شده است (طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۳/۴۰). «این آیه قرآن کریم با اشاره به پندار خنده‌دار آن‌ها و اشاره به عجز آن‌ها از قطع ارتباط خدا با پیامبر (ص)، بیانی طنزآمیز داشته است» (شالچیان ناظر و مولایی، ۱۳۷۷ش: ۱۶۵).

ج) هیکل‌های به‌ظاهر چشم‌فریب، اما درواقع، پوشالی: خداوند متعال منافقان را که فقط دارای زیبایی ظاهری‌اند و خود را از زیبایی‌های معنوی محروم کرده‌اند، در بیانی با طنز و ظرافت، به چوب‌های درختان خشکی تشبیه کرده است که از درون، پوک و پوسیده‌اند: «وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (قرآن، منافقون: ۴)؛ یعنی: چون آن‌ها را ببینی، تو را از ظاهرشان خوش می‌آید و چون سخن بگویند، به سخنشان گوش می‌دهی. گویی چوب‌هایی هستند به دیوار تکیه داده. هر

آوازی را بر زبان خود می‌پندارند. ایشان دشمنان‌اند. از آن‌ها حذر کن. خدایشان بکشد. به کجا منحرف می‌شوند؟

این آیه، بیانگر نکوهش منافقان است. منافقانی که اجسامی زیبا و فریبنده، و سخنانی جاذب و شیرین دارند، به سبب نداشتن باطنی مطابق ظاهر، همانند چوبی هستند که به چیزی تکیه داشته باشد و اشباحی بدون روح‌اند؛ همان‌طور که آن چوب نه خیری دارد و نه فایده‌ای بر آن مترتب می‌شود، اینان نیز همین‌طورند؛ چون فهم ندارند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹ / ۲۸۱).

روشن است که این تعبیر، اخبار نیست؛ بلکه به صورت نفرین است و برای مذمت و سرزنش و تحقیر این گروه ذکر شده؛ شبیه تعبیرات روزمره‌ای که انسان‌ها درباره یکدیگر دارند، که قرآن با زبان خود مردم، با آن‌ها سخن می‌گوید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۲۴ / ۱۵۴).

قرآن از آن رو، منافقان را به چوب‌هایی تشبیه کرده که به دیوار تکیه داده شده‌اند تا هر نقش مثبتی را در اجتماع اسلامی، از آن‌ها نفی کند» (مترجمان، ۱۳۷۷ش: ۱۵ / ۴۵۱).

د) نسبت دادن شکستن بت‌ها به بت بزرگ: آیه‌های ذیل به داستان حضرت ابراهیم (ع) با قوم لجوج خود مربوط است:

آن قوم هنگام عید، آن حضرت را به مراسم دعوت کردند؛ اما او اجابت نکرد و همراهشان نرفت. هنگام بازگشت، قوم دیدند که همه بت‌هایشان شکسته شده و تبری بر دوش بت بزرگی نهاده شده است. آن‌ها ابراهیم را به شکستن بت‌ها متهم نمودند؛ اما ابراهیم (ع) جوابشان را با اسلوبی بیان کرد که آن‌ها را به خطایشان در پرستش بت‌ها در مقام خدایان متوجه سازد (حسینی شیرازی، ۱۴۲۴ق: ۳ / ۵۵۳).

«قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ، قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْتَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (قرآن، انبیا: ۶۲ و ۶۳)؛ یعنی: گفتند: ای ابراهیم! تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟ گفت: بلکه بزرگ‌ترینشان چنین کرده است. اگر سخن می‌گویند، از آن‌ها پرسید. «این شیوه طنز و ریش‌خند که ابراهیم در سخن به کار برد، توجه آن‌ها را به حقیقتی دیگر جلب کرد. آن‌ها خود می‌دانستند که بتان سنگی حرف نمی‌زنند؛ زیرا آن‌ها را به دست خود ساخته بودند» (مترجمان، ۱۳۷۷ش: ۷ / ۲۷۳)؛ شالچیان ناظر و

مولایی، ۱۳۷۷ش: ۱۶۵). خنده آور است که بت بزرگ از دست خدایان کوچک، خشمگین شود یا آن‌ها را رقیب آینده خود فرض کند و حساب همه را یک جا برسد (حیدری، ۱۳۷۹ش: ۹۳).

۴-۶. طنز از طریق کنایه تعریضیه

در این شیوه طنزآمیز، با به کارگیری تعریض، موضوعی به مخاطب نسبت داده می‌شود؛ «مثلاً در این بیت حافظ:

بیا که خرقة من گرچه رهن می‌کده‌هاست ز مال وقف نبینی به نام من درمی
به تعریض می‌گوید کسانی که خود را از گناه و شراب و عشق، پاک می‌دانند، مال وقف می‌خورند و شرم نمی‌دارند» (چناری، ۱۳۸۴ش: ۴۶). این جلوه طنزآمیز در طنزهای قرآنی هم دیده می‌شود:

الف) نهی از تکبر در راه رفتن: در قرآن، با بیانی لطیف، آدمی از متکبرانه راه رفتن به شدت نهی شده است: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» (قرآن، اسراء: ۳۷)؛ یعنی: در زمین، به تکبر راه مرو که هرگز زمین را نتوانی شکافت و هرگز به بلندی کوه‌ها نخواهی رسید.

هرگز نمی‌توانی با گام‌های محکم که بر زمین می‌زنی، آن را درهم بشکافی و هرچه قامت خود را بکشی، به بلندی کوه‌ها نمی‌رسی. درحقیقت، خداوند متعال با این تعبیر، انسان خودخواه و متکبر را به باد استهزا و مسخره گرفته است (طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۷ / ۴۶۰). آیه شریفه، نهی از تکبر و تجبر و سرزنش است نسبت به متبختری که در زمین راه رود به حالت بطر، به اینکه سرش را بلند و گردنش را بکشد و پاهایش را به زمین زند؛ به تصور آنکه قوه خود را در آن بیند و دیگران را زبون داند (حسینی شاه‌العظیمی، ۱۳۶۳ش: ۷ / ۳۷۴).

بدین ترتیب، خداوند متعال به بندگان خود، درس تواضع، مروت و وقار داده است.

ب) چه کسی پیروز است؟ مشرکان مکه زمانی که می‌خواستند به سوی میدان بدر خارج شوند، دست در پرده‌های خانه کعبه زدند و گفتند: خدایا! از میان این دو لشکر، آن گروه را که برتر و هدایت یافته‌تر و گرامی‌تر است، پیروز گردان (طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۲ / ۴۶۰) و خداوند چنین به آن‌ها جواب داد: «إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فُتُنَكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كُنْتُمْ وَآلَ اللَّهِ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» (قرآن، انفال: ۱۹)؛ یعنی: اگر شما پیروزی را می‌طلبید،

اینک، پیروزی به سراغ شما آمد و اگر بازایستید، آن برای شما بهتر است و اگر برگردید ما هم برمی گردیم، و اینکه گروه شما هرچند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتواند کرد و خداست که با مؤمنان است. «اگر شما پیروزی را می طلبید، اینک، پیروزی به سراغ شما آمد. خطاب به اهل مکه است» (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۲ / ۲۰۸). در این آیه، تعریض کنایه آمیزی لطیف بدین صورت دیده می شود: شما مشرکان پیروزی می خواستید. و اکنون، پیروزی رسیده است؛ اما این پیروزی نه از آن شما، بلکه از آن مؤمنان است. خداوند متعال به مشرکان یادآوری کرده است که هرچند تعداد آن ها زیاد باشد، باز هم پیروزی از آن مؤمنان است؛ زیرا خداوند، یاری دهنده ایشان است.

ج) پیامبر و آوردن آیات از جانب خویش: گاه برای مصلحتی، وحی قطع می شد و چند صباحی آیه ای تازه نازل نمی شد. مشرکان خطاب به پیامبر (ص) می گفتند: چرا آیات را از اینجا و آنجا جمع نمی کنی و نمی آوری؟ یعنی این ها وحی نیست؛ بلکه خودت جمع و تألیف می کنی.

«وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا...» (قرآن، اعراف: ۲۰۳)؛ یعنی: و هرگاه برای آنان، آیه ای نیاوری، می گویند: چرا آن را خود برنگزیدی؟

اینکه مشرکان گفتند: «چرا جمع آوری نکردی آن را؟» کلامی است از ایشان که به منظور سرزنش گفته اند و معنایش طوری که از سیاق آن برمی آید، این است که: تو وقتی آیه های قرآن را برایشان بخوانی، تکذیب می کنی و اگر آیه ای برایشان نبری یا دیر کنی، می گویند: چرا نرفتی از این حرف هایی که اسمش را آیه گذاشته ای، از این طرف و آن طرف جمع آوری کنی و برای ما بیاوری؟ (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۸ / ۳۸۲).

د) توهین قریش به پیامبر خویش: مشرکان قریش تصور می کردند پیامبر نباید از جنس انسان باشد؛ بنابراین، به قصد توهین می گفتند: «وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا» (قرآن، فرقان: ۷)؛ یعنی: و گفتند: «این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟».

«و گفتند این چه پیامبری است؟»؛ یعنی چه کسی است که گمان می کند پیامبر است. در این کلام، اهانت وجود دارد. «غذا می خورد»؛ همان طور که ما غذا می خوریم «و در بازارها راه می رود»

برای طلب معاش، همان طور که ما رفتار می کنیم. منظور، آن است که اگر ادعای او درست است، چرا حالت های وی با حالت های ما متفاوت نیست. دلیل این مسئله، یکی سرگردانی آن هاست و دیگری این مسئله که فکر آن ها محدود به محسوسات است؛ حال آنکه تشخیص دادن پیامبر از دیگران، منوط به امور جسمانی نیست؛ بلکه به امور نفسانی، مرتبط است؛ همان طور که خداوند متعال گفته است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (قرآن، کهف: ۱۱۰) (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۴/۵).

۷. نتیجه گیری

از آنچه گذشت، می توان نتیجه گرفت که «طنز» به عنوان یکی از گونه های پویای هنری، هنگامی که از اصالت و مطلوبیت لازم برخوردار باشد، با توجه به درون مایه ای که دارد و بلاغت و ایجازی که در آن نهفته است، می تواند یکی از اسلوب های موفق برای بیان مفاهیم مورد نظر گوینده یا نویسنده باشد و در نتیجه، به صورتی شگرف بر مخاطب اثر بگذارد، افراد و جامعه را از کاستی ها و مفسد خویش آگاه کند، ضمن تحقیر رذایل اخلاقی و مفسد اجتماعی، فضایل اخلاقی را پرورش دهد و در یک کلام، تزکیه، تهذیب، اصلاحگری و غبارستانی کند و در نهایت، تکامل جامعه را در پی داشته باشد.

با توجه به آیه های بررسی شده می توان دریافت که قرآن کریم، این هنر بی رقیب ربّانی، گاهی در آیه های روح پرور خویش، با استفاده از این شیوه، کسانی را که به سبب اغراض دنیوی و شهوانی، و تعصب های بی جا، از مقام دنیوی و موقعیت دینی خویش سوء استفاده می کنند، به طور ضمنی و در قالب مفهوم طنز، امر به معروف و نهی از منکر کرده است تا بناهای پوسیده و پوشالی جهل و نقصان فرد و جامعه را ویران کند و به جای آن، بناهای استوار آگاهی و کمال را بسازد.

طنزهای پرمحتوا و هدف دار قرآنی بر مبنای صدق و حقیقت، استوارند و در آن ها، نشانی از تحقیر، غیبت، و به کار بردن القاب زشت و الفاظ ناروا درباره انسان های شایسته و مؤمن دیده نمی شود. در هیچ کدام از این طنزها، مسئله خلاف واقع و دروغ وجود ندارد. الفاظ آن ها، مناسب و بجاست و همیشه در آن ها، اصلاح و بیدارگری فرد و اجتماع مورد نظر است. گاه با تهگمی شدید،

معاندان و مخالفان فطرت الهی را سرجایشان می‌نشانند و گاهی کنایه و مجاز را به کار می‌گیرد تا طبع ملول آدمی از دولت قبول محروم نماند و گاهی نیز با استفاده از تمثیل و تشبیهی لطیف، هم انسان را خندان می‌کند و هم باعث تفکر، تدبر و اندوه می‌شود. زمانی هم سخنان طنزآمیز مخالفان و معاندان دین الهی و دشمنان جاهل انبیا را خطاب به پیام‌آوران راستین ذکر می‌کند؛ با این هدف که ما را از عمق نادانی آن‌ها آگاه کند و پندار بی‌ارزش و اندیشه‌ناورای آنان را آشکار کند.

منابع

- قرآن کریم (۱۴۱۵ق). ترجمه محمد مهدی فولادوند. چاپ اول. تهران: دارالقرآن کریم.
- آراین پور، یحیی (۱۳۷۵ش). *از صبا تا نیما*. تهران: زوار.
- آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ق). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶ش). *غورالحکم و دررالکلم*. یک جلدی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن ابی‌الحدید معتزلی (۱۴۰۴ق). *شرح نهج البلاغه*. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۸ق). *التوحید*. چاپ اول. قم: جامعه مدرسین.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان‌العرب*. چاپ سوم. بیروت: دار صادر.
- اصلانی، محمدرضا (۱۳۸۵ش). *فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز*. تهران: نشر کاروان.
- بهزادی اندوهجردی، حسین (۱۳۷۸ش). *طنز و طنزپردازان در ایران*. چاپ اول. تهران: نشر صدوق.
- پلارد، آرتور (۱۳۸۳ش). *طنز*. ترجمه سعید سعیدپور. چاپ سوم. تهران: نشر مرکز.
- جوادی، حسن (۱۳۸۴ش). *تاریخ طنز در ادبیات فارسی*. تهران: کاروان.
- چناری، عبدالامیر (۱۳۸۴ش). «طنز در شعر حافظ». *پژوهشنامه علوم انسانی*. ش. ۴۵ و ۴۶.
- حسینی شاه‌عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳ش). *تفسیر اثنا عشری*. چاپ اول. تهران: میقات.
- حسینی شیرازی، سید محمد (۱۴۲۴ق). *تقریب القرآن الی الادهان*. چاپ اول. بیروت: دارالعلوم.
- حکیمی، محمود (۱۳۷۵ش). *لطیفه‌های سیاسی*. قم: نشر خرم.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۶۴ش). *مقدمه‌ای بر طنز و شوخ‌طبعی در ایران*. چاپ اول. تهران: پیک.
- ----- (۱۳۷۷ش). *تاریخ طنز و شوخ‌طبعی در ایران و جهان اسلامی*. چاپ اول. بی‌جا:

- حیدری، محمدباقر (۱۳۷۷ش). «مقدمه‌ای بر طنز از دیدگاه عقل و نقل». *مجموعه مقالات طنز*. مرکز مطالعات صدا و سیما. فصلنامه سنجش و پژوهش. ش ۱۳ و ۱۴.
- حیدری، محمدجواد (۱۳۷۹ش). «طنز در قرآن کریم». *صحیفه مبین*. دوره دوم. ش. ۲۳.
- خرم شاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۲ش). *حافظ، حافظه ماست*. تهران: نشر قطره.
- داد، سیما (۱۳۷۵ش). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت / دمشق: دارالعلم / الدار الشامیه.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹ش). *بحر در کوزه*. تهران: علمی.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق). *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل*. چاپ سوم. بیروت: دار الکتب العربی.
- شالچیان ناظر، علی و مجتبی مولایی (۱۳۷۷ش). «محدوده طنز در شرع و اخلاق». *مجموعه مقالات طنز*. مرکز مطالعات صدا و سیما. فصلنامه سنجش و پژوهش. ش. ۱۳ و ۱۴.
- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۴ش). «طنز حافظ». *ماهنامه حافظ*. ش. ۱۹.
- شوقی نوبر، احمد (۱۳۷۱ش). «طنز و شیوه‌های گوناگون آن». *مجله کیهان اندیشه*. ش. ۴۲.
- ----- (۱۳۸۴ش). *حافظ، عاشقی رند و بی سامان*. چاپ اول. تبریز: شایسته.
- صابونی، محمدعلی (۲۰۰۷م). *الابداع الیبانی فی التقرآن العظیم*. بیروت: المكتبة العصریه.
- صدر، رویا (۱۳۸۱ش). *بیست سال با طنز*. تهران: هرمس.
- صلاحی، عمران (۱۳۸۱). *طنز آوران امروز ایران*. چاپ هفتم. تهران: مروارید.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. چاپ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، حسن بن فضل (۱۴۱۲ق). *مکارم الاخلاق*. یک جلدی. قم: شریف رضی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. چاپ سوم. تهران: ناصر خسرو.
- ----- (۱۳۷۷ق). *تفسیر جوامع الجامع*. تهران / قم: دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه.
- عاملی، شیخ حر (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعه*. ۲۹ جلدی. قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
- فیض کاشانی، محسن (۱۴۱۵ق). *تفسیر الصافی*. چاپ دوم. تهران: صدر.

- گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸ق). *تفسیر بیان السعاده فی مقامات العبادہ*. چاپ دوم. بیروت: مؤسسه الاعلامی للمطبوعات.
- مترجمان (۱۳۷۷ش). *تفسیر هدايت*. چاپ اول. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی. مجلسی (۱۴۰۴ق). *بحار الانوار*. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما (۱۳۸۱). *پژوهشی درباره طنز در شریعت و اخلاق*. چاپ دوم. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- مروتی، سهراب (۱۳۷۷ش). «ترنم طنز در آینه اخلاق». *مجموعه مقالات طنز*. مرکز مطالعات صدا و سیما. فصلنامه سنجش و پژوهش. ش. ۱۳ و ۱۴.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۸ش). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. چاپ اول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش). *تفسیر نمونه*. چاپ اول. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- موحد، عبدالحسین (۱۳۸۲). «طنز و خلاقیت». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*. ش. ۲.
- ناصری، ناصر (۱۳۸۵). «طنز و جلوه‌های شکل‌گیری آن در ادب فارسی». *فصلنامه ادبیات فارسی*. س. ۳. ش. ۷.
- نجف‌قلی میرزا (آقاسردار) (۱۳۵۵ش). *دره نجفی*. تصحیح حسین آهی. تهران: بی‌نا.
- نجفی صحنه‌ای، علی (۱۳۸۷ش). «طنز مقدس». *نشریه بینات*. س. ۱۵. ش. ۵۷.
- Dustin Griffin (1994). *Satire-Acritical Reintroduction*. The University Press of Kentucky.